

فهرست | <

- مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی ۹
- یادداشت مترجم ۱۳
- پیشگفتار ۲۱
- [۱] مقدمه ۲۷
- ۱٫۱ . چرا این پرسش اهمیت دارد؟ ۳۱
- ۱٫۲ . چگونه باید به این پرسش پرداخت؟ ۳۹
- ۱٫۳ . ساختار و محتوای کتاب ۵۰
- [۲] مرور تاریخی ۵۷
- ۲٫۱ . پیش تاریخ ۵۷
- ۲٫۲ . اولین بارقه‌ها: ریاضیات و منطق ۶۴
- ۲٫۳ . طغیان علیه ایدئالیسم ۷۰
- ۲٫۴ . چرخش زبانی ۷۶
- ۲٫۵ . برساخت‌گرایی منطقی در مقابل تحلیل مفهومی ۸۳
- ۲٫۶ . فروپاشی پوزیتیویسم منطقی ۹۰
- ۲٫۷ . احیای متافیزیک ۹۶
- ۲٫۸ . از زبان به ذهن ۱۰۱
- ۲٫۹ . موضوعات ارزشی ۱۰۹
- [۳] جغرافیا و زبان ۱۱۵
- ۳٫۱ . کانال مه‌آلود، جدا شدن از قاره ۱۱۶
- ۳٫۲ . طرح افکندن از طریق منطق: ریشه‌های آلمانی زبان فلسفه تحلیلی ۱۲۱
- ۳٫۳ . تجربه‌گرایی انگلیسی در مقابل رمانتیسیسم آلمانی ۱۲۷
- ۳٫۴ . محور انگلیسی-اتریشی ۱۳۳
- ۳٫۵ . ناکامی‌های معاصر تلقی‌های جغرافیایی-زبانی ۱۴۲
- [۴] تاریخ و تاریخ‌نگاری ۱۵۳
- ۴٫۱ . تاریخ‌هراسی در مقابل تاریخی‌انگاری ذاتی ۱۵۵

۴,۲. تاریخی‌انگاری ابزاری درمقابل تاریخی‌انگاری ضعیف	۱۶۴
۴,۳. اشتباهات تاریخی در برابر عتیق‌گرایی	۱۷۳
۴,۴. برابری هرمنوتیک	۱۸۱
[۵] آموزه‌ها و موضوعات	۱۸۹
۵,۱. نبرد علیه متافیزیک	۱۹۲
۵,۲. زبان، سیاق‌گرایی و ضدروان‌شناسی‌گرایی	۱۹۸
۵,۳. فلسفه و علم	۲۱۵
۵,۴. تعریف‌های موضوعی	۲۳۱
[۶] روش و سبک	۲۳۹
۶,۱. بازگرداندن تحلیل به فلسفه تحلیلی	۲۴۲
۶,۲. روح علمی	۲۵۰
۶,۳. تدریجی‌سازی	۲۵۶
۶,۴. «وضوح» کافی نیست	۲۶۱
۶,۵. ندای عقل	۲۶۹
[۷] فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی	۲۷۷
۷,۱. آیا فلسفه تحلیلی از فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی پرهیز می‌کند؟	۲۷۸
۷,۲. آیا فلسفه تحلیلی به لحاظ اخلاقی خنثی و محافظه‌کار است؟	۲۸۱
۷,۳. آیا فلسفه تحلیلی ترقی‌خواه و رهایی‌بخش است؟	۲۹۰
۷,۴. ماجرای سینگر	۲۹۹
۷,۵. نقطه مقابل ایدئولوژی؟	۳۰۵
[۸] مفاهیم مورد مناقشه، تشابه خانوادگی و سنت	۳۱۱
۸,۱. مفهومی ماهیتاً مورد مناقشه؟	۳۱۳
۸,۲. فلسفه تحلیلی به عنوان مفهومی مبتنی بر شباهت خانوادگی	۳۲۲
۸,۳. فلسفه تحلیلی به عنوان مقوله‌ای تکوینی	۳۳۱
۸,۴. نقش سنت تحلیلی	۳۳۸
[۹] حال و آینده	۳۴۷
۹,۱. دغل‌بازان، خطاکاران و نسبی‌انگاران	۳۴۹
۹,۲. فلسفه تحلیلی چه اشکالاتی دارد؟	۳۶۳
۹,۳. فلسفه تحلیلی به کجا می‌رود؟	۳۸۰
منابع	۳۸۹
واژه‌نامه	۴۲۵
نمایه	۴۳۳

مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی

عمیقاً خرسند و مفتخرم که کتابم با عنوان فلسفه تحلیلی چیست؟ به زبان فارسی ترجمه شده است. اجازه دهید از همه کسانی که این ترجمه را میسر کردند، تشکر کنم. بیش و پیش از همه، از یاسر خوشنویس متشکرم. او نه تنها ترجمه کتاب را به عهده گرفت، بلکه همچنین مرا با ملایمت بسیار برانگیخت تا این مقدمه را بنویسم. همچنین، از دو ناشر دخیل در این کار، یعنی انتشارات دانشگاه کمبریج و انتشارات ترجمان علوم انسانی برای مذاکره درباره شرایط حقوقی تشکر می‌کنم.

از زمان انتشار اولیه در سال ۲۰۰۸، کتاب من به زبان‌های فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی، کره‌ای و آلمانی ترجمه شده است. همچنین، دو شماره ویژه مجله *تئورما*^۱ در سال ۲۰۰۱ و مجله تاریخ فلسفه تحلیلی^۲ در سال ۲۰۱۳ به این کتاب اختصاص یافته‌اند. هر دو شماره شامل خلاصه‌ای از کتاب، نوشته خود من، مقالاتی از متخصصان برجسته با دیدگاه‌های متنوع و همچنین پاسخ‌های من به پرسش‌ها و انتقادات آنان است. این انتقادات، تقریباً بدون استثنا، نشان‌دهنده درکی عمیق، نه تنها از موضوع بحث، بلکه همچنین از کتاب من و انگیزه‌های آن است. کتاب در پی فراهم آوردن تبیینی درباره فلسفه تحلیلی است که تا حد امکان، با شیوه عمل جاافتاده در متمایزکردن فلسفه تحلیلی از دیگر جنبش‌ها، خصوصاً از فلسفه سنتی و فلسفه به اصطلاح قاره‌ای همخوان باشد؛ و در عین حال، این هدف ثمربخش را پی می‌گیرد که متفکران و آثار متنوعی را دسته‌بندی کند و فهمی را از تاریخ متأخر فلسفه فراهم آورد. برای انجام این

1. *Teorema*, Vol. XXX/1(2011)

2. *Journal for the History of Analytic Philosophy*, Vol. II (2013)

کار، به مسائل روش شناختی ای می پردازم که در تلاش برای تعریف یا تبیین فلسفه، به طور کلی، یا سنت های فلسفی خاص مطرح اند؛ همچنین نقاط قوت و ضعف پیشنهاد های موجود درباره ماهیت فلسفه تحلیلی را ارزیابی می کنم. در نهایت، کتاب دفاع نسبی و مشروط و درعین حال مبرمی را از فلسفه تحلیلی، در برابر برخی از بدگویان آن، فراهم می آورد.

من از انتقادات و پیشنهادهای سازنده در شماره های ویژه مذکور و همین نقدهای منتشر شده بهره بسیاری برده ام. اگر فرصت داشتم، باید بسیاری از جزئیات شرح را به وضوح تغییر می دادم. باین حال، نباید بخش محوری پاسخ کتاب را به پرسشی که در عنوان آن آمده است، کنار بگذارم. فلسفه تحلیلی یک جنبش فکری قرن بیستمی است که در قرن نوزدهم ریشه دارد و در قرن بیست و یکم نیز ریشه دوانده است. این جنبش، از یک سو، مجموعه ای از شباهت های خانوادگی را گرد هم آورده و از سوی دیگر، تأثیراتی تاریخی را به یکدیگر پیوند زده است. درعین حال، باید از این فرصت استفاده کنم تا به طور خلاصه به دو انتقاد چالش برانگیز پاسخ دهم، انتقادهایی که به نحوی غیرمنتظره و به اشکال مختلف، در چند واکنش به کتاب مطرح شده اند. انتقاد اول به این ایده توجه دارد که فلسفه تحلیلی جنبش تاریخی بسیار واگرایی است که طرحی از آن در نمودار فصل هشتم کتاب آمده است. اشاره شده است که مسیر تأثیر و تأثرات، به روشنی، از دامنه شناخته شده «فلسفه تحلیلی» فراتر رفته است و توسل به آموزه ها، روش ها و سبک های فکری ای که برخی از فلاسفه تحلیلی، امانه همه، در آن ها اشتراک دارند، برای کنار گذاشتن متفکرانی که طبق هیچ دیدگاهی در فلسفه تحلیلی جای نمی گیرند، کافی نیست. در پاسخ به این نکته باید بگویم که به هنگام دسته بندی، تأثیرات ایجابی بیشتر از تأثیرات سلبی مد نظر قرار می گیرند. بدین ترتیب، این واقعیت که پیشگامان اولیه فلسفه تحلیلی واکنشی نقادانه به هگل و ایدئالیسم انگلیسی داشتند دو مورد مذکور را به بخشی از جنبش تحلیلی تبدیل نمی کند و همچنین، این واقعیت که مارکسیست ها و نوپراگماتیست های متعددی فلسفه تحلیلی را قاطعانه رد کرده اند بدین معنی نیست که باید آن ها را در این خانواده جای داد.

طبق انتقاد دوم، ممکن است توسل من به شباهت های خانوادگی میان فلاسفه تحلیلی درست باشد، اما در این مورد که چه خصوصیتی باید در این شباهت ها جای

داده شوند و چرا باید چنین کاری را انجام داد، دچار اشتباه شده‌ام. این اشکال صرفاً تا حدی درست است. در فصل هشتم، جدولی ارائه کرده‌ام که نشان می‌دهد نمایندگان نمونه وارِ سنت تحلیلی با کدام یک از ایده‌های مهم مرتبط با فلسفه تحلیلی همراه‌اند و با کدام یک خیر. این خصوصیات عبارت‌اند از چرخش زبانی، نقد متافیزیک، تمایزی میان فلسفه و علم، تحلیل تحویلی، استفاده از منطق صوری، تمایل به علم، استفاده از استدلال‌ها و درخواست وضوح؛ نمونه‌های اعلا عبارت‌اند از فرگه، راسل، پوزیتیویست‌های منطقی، کواپن، تحلیل مفهومی آکسفوردی و ویتگنشتاین متقدم و متأخر. همچنین، گفته‌ام که هر دو فهرست خصوصیات و مواضع تحلیلی را می‌توان بسط داد و از این طریق، درک ما از فلسفه تحلیلی نیز بسط می‌یابد. باین حال، این نکته درست است که در فصل مذکور، دلیلی مطرح نکرده‌ام که چرا دقیقاً این نمایندگان و این خصوصیات را باید در جدول جای داد. اما می‌توان در این مورد، توجیهی را از کل کتاب به دست آورد. همچنان‌که در فصل دوم گفته‌ام، چهره‌ها یا جنبش‌های مذکور همگی نقش مهم خاصی در ظهور و بسط آتی فلسفه تحلیلی داشته‌اند و از بخش‌های مهم مشخص‌کننده جنبش تحلیلی به شمار می‌روند، اگرچه کل این جنبش را تشکیل نمی‌دهند.

در این کتاب، عمداً خود را به بحث درباره جایگاه فلسفه تحلیلی در فلسفه غربی محدود کرده‌ام. اما همانند خود فلسفه، فلسفه تحلیلی نیز مرزی زبانی، قومی، ملی یا دینی نمی‌شناسد. ندهای عقل متنوع و دارای چهره‌های گوناگون‌اند، در عین حال که قادرند با یکدیگر گفت‌وگو کنند. از بسیاری جهات، نزدیک‌ترین مُنادی فلسفه تحلیلی قرن بیستم فلسفه قرون میانه بوده است. همچنین، فلسفه اسلامی مساهمتی بنیادین و فوق‌العاده بالارزش در فلسفه قرون میانه، و از این طریق در کل فلسفه، داشته است، حتی اگر این واقعیت هنوز هم در بخش‌هایی از جهان به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته باشد. کندی، فارابی، ابن سینا و ابن رشد تنها برخی از چهره‌های برجسته پیشرو در این سنت فکری به شدت غنی، متنوع و از نظر جغرافیایی پراکنده هستند. فلسفه قرون میانه با تبادُل گسترده و به دور از پیش‌داوری متون و ایده‌ها میان شرق و غرب رونق یافت، شبیه به رونق یافتن فلسفه تحلیلی معاصر از طریق تبادُل ایده‌ها و استدلال‌ها میان نظام‌هایی دانشگاهی که به نحوی دیگر متنوع بودند.

من صادقانه امیدوارم که این کتاب بتواند مساهمتی اندک در آشنا شدن خوانندگان ایرانی با سنت فکری پُرجنب و جوش و هیجان برانگیزی داشته باشد که درون و بیرون از فلسفه و دانشگاه دارای اهمیت بسیاری است و می‌تواند در تأملات و مباحثات ایرانیان، حرفی برای گفتن داشته باشد.

هانس یوهان گلوک

ژانویه ۲۰۱۶

یادداشت مترجم

فلسفه تحلیلی تاریخی بیش از صد سال را پشت سر گذاشته است. اگرچه این عنوان چندین دهه است که به نحوی گسترده به کار می‌رود، نویسندگان، مجلات و دانشکده‌های متعددی خود را متمایل به آن می‌دانند و تقابل آن با فلسفه قاره‌ای به یکی از دوگانه‌های مشهور در فلسفه معاصر تبدیل شده است، اما هنوز تلاش کافی برای روشن کردن ابعاد این گرایش فلسفی و خصوصیات متمایزکننده آن صورت نگرفته است. کتاب فلسفه تحلیلی چیست؟ یکی از سازمان‌یافته‌ترین تلاش‌ها در این خصوص به شمار می‌رود.

نویسنده این کتاب، هانس یوهان گلوک، متولد آلمان و دانش‌آموخته ریاضیات و فلسفه در این کشور و همین‌طور در انگلستان است. گلوک ابتدا به دلیل مطالعات شارحانه‌اش درباره ویتگنشتاین شناخته شد. یکی از آثار وی در این خصوص با عنوان فرهنگ اصطلاحات ویتگنشتاین (۱۹۹۰) در سال ۱۳۸۹ به فارسی ترجمه و منتشر شده است. گلوک همچنین، آثاری را درباره کواین، دیویدسون و استراوسون منتشر کرده است. باین‌حال، وی از میانه دهه ۱۹۹۰، مطالعاتی را درباره تاریخ فلسفه تحلیلی آغاز کرد. او ویراستار مجموعه مقاله طلوع فلسفه تحلیلی (۱۹۹۷) بود که اخیراً به فارسی ترجمه شده است و مقالات دیگری را درباره شکل‌گیری فلسفه تحلیلی، ارتباط میان این فلسفه و ویتگنشتاین، پیش‌داوری‌های متقابل فلاسفه انگلیسی‌زبان و آلمانی‌زبان، و وضعیت فلسفه معاصر در دهه‌های پایانی قرن بیستم در اواخر دهه ۱۹۹۰ و نیمه اول دهه ۲۰۰۰ منتشر کرد. فلسفه تحلیلی چیست؟ حاصل تلاش‌های گلوک طی دوره مذکور است که در سال ۲۰۰۸ انتشار یافت.

پرسش اصلی کتاب که خود را در عنوان آن نشان می‌دهد، از جنس پرسش‌هایی است که فلاسفه تحلیلی بسیار مطرح می‌کنند، پرسش‌هایی به منظور ارائه تعریف مانند «معرفت چیست؟» و «ذهن چیست؟». بدین ترتیب، با کتابی صرفاً تاریخی مواجه نیستیم که به وقایع‌نگاری خطی شکل‌گیری و توسعه فلسفه تحلیلی اختصاص یافته باشد، بلکه بحثی مفهومی و ماهوری در میان است که البته در مسیری تاریخی پی گرفته می‌شود. همچنان‌که گلوک در فصل اول کتاب به تفصیل توضیح می‌دهد، وی رویکردهای مختلفی را که برای پاسخ دادن به پرسش اصلی کتاب و متمایز کردن فلسفه تحلیلی از فلسفه‌های دیگر پیشنهاد شده‌اند بررسی و نقادی می‌کند. بدین ترتیب، در هر فصل از کتاب با دیدگاهی مواجه می‌شویم که قصد دارد فلسفه تحلیلی را با معیاری سراسر از دیگر فلسفه‌ها جدا کند؛ برای مثال، فلسفه تحلیلی فلسفه‌ای است انگلیسی-آمریکایی متعلق به جهان انگلیسی‌زبان (فصل ۳)؛ فلسفه تحلیلی با رویکردهای تاریخی‌انگارانه مخالف است (فصل ۴)؛ این فلسفه دشمن متافیزیک است، به علم تمایل نشان می‌دهد و طبیعت‌گراست (فصل ۵)؛ عدم تمایل به نظام‌سازی و اهمیت دادن به وضوح نوشتاری خصوصیات روشی متمایزکننده فلسفه تحلیلی‌اند (فصل ۶)؛ فلسفه تحلیلی به فلسفه عملی مانند فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی توجهی نشان نمی‌دهد (فصل ۷). تمامی این معیارها و برخی معیارهای مرتبط دیگر به ترتیب بررسی و از طریق ارائه مثال‌های نقض کنار گذاشته می‌شوند. اغلب، نمونه‌هایی از فلسفه تحلیلی مطرح می‌شود که معیار مورد بحث را برآورده نمی‌کنند و گاه نمونه‌هایی از فلسفه غیرتحلیلی معرفی می‌شود که با معیار همخوانی دارند. بدین ترتیب، گلوک پرسش اصلی خود را به شیوه‌ای که در متون تحلیلی رواج دارد پی می‌گیرد و نشان می‌دهد که هیچ یک از دیدگاه‌های مورد بحث معیاری را برای روشن کردن چستی فلسفه تحلیلی به دست نمی‌دهند که جامع افراد و مانع اغیار باشد. برای آگاهی بیشتر درباره ساختار کتاب، به بخش ۱،۳ مراجعه کنید.

در نهایت، گلوک در فصل هشتم از دنبال کردن معیاری سراسر دست می‌کشد و ایده تشابه خانوادگی ویتگنشتاین و تلقی تکوینی نیچه را، برای متمایز کردن فلسفه تحلیلی به صورت خانواده‌ای از آثار و نویسندگان که در طول تاریخی نسبتاً طولانی تکوین یافته است، به کار می‌گیرد. فصل نهم نیز به وضعیت کنونی فلسفه تحلیلی، ارتباط آن با فلسفه قاره‌ای معاصر، نقاط ضعف، و آینده آن اختصاص یافته است.

آثار قابل توجهی در مورد شکل‌گیری و بسط فلسفه تحلیلی نوشته شده‌اند. از جمله آثار پیشروانه در این خصوص می‌توان به خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی اثر مایکل دامت اشاره کرد که به فارسی نیز ترجمه شده است. باین حال، شیوه گلوک در طرح مسئله چیستی فلسفه تحلیلی و واکاوی پاسخ‌هایی که به این پرسش داده شده‌اند بدیع است. علاوه‌براین شیوه جالب توجه، می‌توان گفت که آلمانی بودن وی و آگاهی‌اش از فلسفه آلمانی به عمق یافتن و پختگی مباحث کتاب کمک کرده است. فصل دوم، که به مروری تاریخی اختصاص دارد، ما را به سرچشمه‌های غیرانگلیسی‌زبان فلسفه تحلیلی در پایان قرن نوزدهم می‌برد و ایده دامت را در این خصوص که فلسفه تحلیلی فلسفه‌ای اتریشی-انگلیسی است و نه انگلیسی-آمریکایی بسط می‌دهد. گلوک همچنین به تعاملات فلسفی میان انگلستان و بخش قاره‌ای پیش از جنگ جهانی دوم می‌پردازد و سپس توضیح می‌دهد که چگونه به قدرت رسیدن نازی‌ها و جنگ جهانی دوم موجب مهاجرت بنیان‌گذاران غیرانگلیسی‌زبان فلسفه تحلیلی به انگلستان و خصوصاً آمریکا شد و چگونه تصویر فلسفه تحلیلی به عنوان فلسفه‌ای انگلیسی‌زبان در دهه‌های پس از جنگ شکل گرفت. کتاب فلسفه تحلیلی چیست؟ به دلیل شیوه خاصی که نویسنده برای طرح و پیشبرد بحث انتخاب کرده است خصلتی بت‌شکنانه دارد. گلوک در طول کتاب جزم‌های جاافتاده‌ای را، که در بسیاری از متون و همین‌طور در بسیاری از دانشکده‌ها به هنگام تدریس بازتولید می‌شوند، نقادی می‌کند و بی‌اعتباری آن‌ها را با معرفی کردن نمونه‌های نقض نشان می‌دهد. از مشهورترین این جزم‌ها، که در جامعه فلسفی ایران نیز تثبیت شده‌اند، می‌توان به این موارد اشاره کرد: متافیزیک جایی در فلسفه تحلیلی ندارد؛ فلاسفه تحلیلی تنها به فلسفه زبان و فلسفه علم می‌پردازند و فلسفه عملی را نادیده می‌گیرند؛ از نظر فلاسفه تحلیلی، خواندن تاریخ فلسفه بی‌فایده است؛ فلاسفه تحلیلی آثار فلاسفه قاره‌ای را مطالعه نمی‌کنند و آن‌ها را واجد ارزش نمی‌دانند. خود من و بسیاری از خوانندگان به دفعات با این جزم‌ها برخورد کرده‌ایم. برخی از این موارد در واقع ایده‌های اصلی تعریف‌هایی هستند که قرار است فلسفه تحلیلی را از فلسفه‌های دیگر متمایز کنند و پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد. البته این جزم‌ها بهره‌ای از واقعیت دارند. گلوک در طول کتاب نشان می‌دهد که دیدگاه‌های مذکور در برهه‌هایی از تاریخ فلسفه تحلیلی

یا در میان گروه‌هایی از فلاسفه تحلیلی رواج داشته‌اند، اما مشکل هنگامی پیش می‌آید که آن‌ها را نادرست به کل فلسفه تحلیلی تعمیم می‌دهیم. گلوک موارد نقیض این جزم‌ها را خصوصاً در دهه‌های ۱۹۶۰ به بعد نشان می‌دهد. از این حیث، کتاب می‌تواند برای خوانندگان فارسی‌زبان فوق‌العاده روشنی‌بخش باشد، چرا که آثار بسیار معدودی درباره فلسفه تحلیلی معاصر در ایران منتشر شده است و در نتیجه، تصویری که از این فلسفه در ایران شکل گرفته است عمدتاً به راسل، ویتگنشتاین و حلقه وین محدود می‌شود. برای نمونه، هنوز هم بسیاری از اهل فلسفه در ایران تصور می‌کنند که فلاسفه تحلیلی همگی همانند اعضای حلقه وین بحث درباره متافیزیک و دین را بی‌معنا می‌دانند و بحث‌های متافیزیکی فلاسفه تحلیلی درباره ضرورت و علیت و مباحث الهیاتی‌شان درباره خداوند - که پس از دهه ۱۹۷۰ به مرور به بخش‌هایی جافتاده از فلسفه تحلیلی تبدیل شده‌اند - آن‌ها را شگفت‌زده می‌کند. در چنین وضعیتی، فلسفه تحلیلی چیست؟ فرصتی را برای بازاندیشی درباره این جزم‌ها فراهم می‌آورد. خواننده کتاب ضمن پیگیری مسئله اصلی کتاب با نمونه‌های پرداختن فلاسفه تحلیلی به امور پیش‌تر ممنوعه‌ای مانند متافیزیک و تاریخ، گرایش برخی از آن‌ها به نظام‌سازی، بازخوانی آن‌ها از فلاسفه غیرتحلیلی، تعاملاتشان با فلاسفه قاره‌ای، بسط فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی در فلسفه تحلیلی معاصر و موارد دیگری از این دست مواجه می‌شود و، بدین ترتیب، تصویر جدیدی از گستردگی و واگرایی آنچه در فلسفه تحلیلی معاصر جریان دارد به دست می‌آورد. مکاتب فکری بشری اموری متغیرند، اما می‌توان گفت که شدت تغییرات در فلسفه تحلیلی در هفتاد سال گذشته بسیار زیاد بوده و این در حالی است که تصویر ما از این فلسفه تقریباً به‌طور کامل ایستا باقی مانده است.

باین حال، کتاب مورد بحث به هیچ‌وجه متنی مقدماتی برای آشنایی با فلسفه تحلیلی نیست. نویسندگان به کرات مثال‌هایی فنی را از دیدگاه‌های مختلف در فلسفه تحلیلی و حتی قاره‌ای ذکر می‌کند. برای مثال، وی به مناقشات میان کواپن و کریپکی درباره ضرورت اشاره می‌کند یا دیدگاه دیویدسون را درباره ترجمه و تعبیر مطرح می‌کند و بعد به سراغ هرمنوتیک گادامر می‌رود. هدف گلوک از اشاره به این نکات وقایع‌نگاری یا مطالعه تطبیقی نیست، بلکه به آن‌ها در چهارچوب بررسی و نقادی دیدگاه‌های تعریف‌کننده‌ای که ذکرشان رفت توجه نشان می‌دهد و بنابراین، جز در موارد معدودی،

دیدگاه‌ها را شرح نمی‌دهد. به همین دلیل، خواننده‌ای که از پیش با این دیدگاه‌ها آشنایی نداشته باشد، در موارد متعددی، با ابهام مواجه خواهد شد. این موضوع نقصی برای کتاب به‌شمار نمی‌آید، چرا که کتاب در واقع متنی فرفلسفی و مرتبه دوم «درباره» فلسفه تحلیلی است و قصد ندارد محتوای این فلسفه را به خواننده بیاموزد، بلکه پیش‌فرض می‌گیرد که خواننده از این مباحث سر رشته دارد. اما، به هر حال، نکتهٔ اخیر مطالعهٔ کتاب را دشوار کرده است. در چنین مواردی، خوانندهٔ سخت‌کوش باید با اتکا به منابع دیگر اطلاعات لازم را کسب کند.

علاوه‌براین، گلوک در بحث خود به دامنهٔ بسیار وسیعی از مباحث مطرح‌شده در فلسفهٔ تحلیلی از شاخه‌های کلاسیک فلسفهٔ زبان، منطق و فلسفهٔ علم گرفته تا شاخه‌هایی که بعداً توسعه پیدا کرده‌اند، مانند فلسفهٔ سیاسی، پرداخته است. همچنین، آشنایی او با زبان‌ها و فلسفهٔ قاره‌ای باعث شده است که وی فلسفهٔ تحلیلی را در سیاق وسیع‌تری از فلسفه‌ورزی غربی جای دهد و بتواند نگاهی از بیرون به فلسفهٔ تحلیلی بیندازد و در نتیجه، در موارد متعددی، به مباحث مشابه یا مرتبطی در فلسفهٔ آلمانی یا فرانسوی اشاره کرده است. بدین ترتیب، وسعت آگاهی و توانایی نقادی وی توجه را به خود جلب می‌کند. هرچند اظهار نظر صائب در این خصوص با اهل فن خواهد بود، اما به نظر می‌رسد که گلوک، در طرح و نقد مسائل مختلفی که به آن‌ها پرداخته، دچار پیش‌داوری یا بدفهمی نشده است.

فلسفهٔ تحلیلی در نیم‌قرن اخیر به سرعت بسط یافته است و، همچنان‌که گفته شد، حوزه‌هایی جدید در آن شکل گرفته‌اند و مباحثی پیش‌تر مطرود احیا شده‌اند. حتی شگفت‌انگیز می‌نماید که بسیاری از مباحثی که زمانی ملک طلق فلسفهٔ قاره‌ای تلقی می‌شد امروزه با شدت و حدت در دانشکده‌های تحلیلی پی گرفته می‌شوند و آثار قابل توجهی به سبک و سیاق تحلیلی دربارهٔ فیلسوفان قاره‌ای نوشته می‌شود. این امر در کنار بی‌توجهی طولانی مدت ما به تحولات فلسفهٔ تحلیلی پس از جنگ جهانی دوم اهمیت خواندن آثار هم‌چون فلسفهٔ تحلیلی چیست؟ را بیشتر نشان می‌دهد. امیدوارم که انتشار کتاب بتواند به شکل‌گیری فهم بهتری از فلسفهٔ تحلیلی، و مسیر طولانی‌ای که در این صد و اندی سال پشت سر گذاشته است، کمک کند.

از دوست قدیمی و اندیشمند علیرضا شفاه برای همراهی‌ها و گفت‌وگوهای فراوانی که طی ده سال گذشته برای فهم بهتر چگونگی شکل‌گیری و رشد فلسفه تحلیلی، به عنوان امری که باید آن را در مسیر طولانی و تاریخی فلسفه مدرن درک کرد، داشته‌ایم و نیز به دلیل پیشنهاد دادن این کتاب برای ترجمه تشکر می‌کنم. همچنین، از اولیای انتشارات ترجمان علوم انسانی که فرصت ترجمه این کتاب و برخی مقالات دیگر را در این حوزه فراهم آوردند ممنونم. در پایان، باید از همسر مهربانم نوشین شاهنده هم به خاطر همدلی همیشگی‌اش و هم به خاطر راهنمایی‌هایش در مورد تلفظ درست نام‌های فرانسوی و معادل‌های مناسب برای برخی مفاهیم فلسفه قاره‌ای معاصر تشکر کنم.

یاسر خوشنویس

اسفند ۱۳۹۳

”

تمامی مفاهیمی که فرایندی کامل را به نحوی نشانه‌شناختی خلاصه می‌کنند، از تعریف شدن طفره می‌روند؛ تنها مفاهیمی را می‌توان تعریف کرد که تاریخی نداشته باشند.

فریدریش نیچه (تبارشناسی اخلاق، ۱۳)

“

”

ما با کارناپ همچون فداییانی از میان اردوگاه متافیزیک‌دانان گذشتیم. هنگامی که او با انتقاد تند آرتور لاجوی به شیوه بسیار مستدل خودش برخورد کرد و توضیح داد که اگر مقصود لاجوی الف است، پاسخ چنین است و اگر مقصودش ب است، پاسخ چنان، با غروری حزبی لبخند می‌زدیم. من هنوز باید می‌آموختم که چگونه ممکن است این شیوه کارناپ‌گاه رضایت‌بخش نباشد.

ویلارد ون ارمان کواین (۱۹۷۶، ۴۲)

“

پیشگفتار

مقدمه‌های کارآمدی بر مسائل و فنون فلسفه تحلیلی وجود دارند، خصوصاً هاسپرس^۱ (۱۹۷۳) و چارلتون^۲ (۱۹۹۱). همچنین، افرادی مانند اسکوروپسکی^۳ (۱۹۹۳)، هکر^۴ (۱۹۹۶)، استرول^۵ (۲۰۰۰)، بالدوین^۶ (۲۰۰۱) و سومز^۷ (۲۰۰۳) تبیین‌های تاریخی برجسته‌ای را منتشر کرده‌اند. وضعیت کنونی فلسفه تحلیلی در حوزه‌های مختلف در مجموعه مقاله‌ها و کتاب‌های راهنمای متنوعی بررسی شده است. نهایتاً، دفاعیه‌هایی شجاعانه از فلسفه تحلیلی در دست هستند، مانند توگندهات^۸ (۱۹۷۶)، کوهن^۹ (۱۹۸۶) و آنزل^{۱۰} (۱۹۹۷).

این کتاب به هیچ یک از این گونه‌ها تعلق ندارد، اگرچه مساهمت‌هایی در همه آن‌ها خواهد داشت. کتاب حاضر تلاشی برای پاسخ دادن مستقیم و جامع به این پرسش است که فلسفه تحلیلی چیست. کوشیده‌ام پاسخ‌های محتمل را به شیوه‌ای باثبات متمایز سازم و یک‌به‌یک کنار بگذارم. تا آنجا که می‌دانم، این اثر اولین کتابی است که به این وظیفه اختصاص یافته است. کتاب تأثیرگذار خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی^{۱۱} دامت^{۱۲}، همچنان که عنوان آن اشاره می‌کند، بر ریشه‌های تاریخی متمرکز است و به تلقی‌های رقیب از فلسفه تحلیلی نمی‌پردازد. در مقابل، کتاب گفت‌وگوی عقل کوهن^{۱۳}

1. Hospers

2. Charlton

3. Skorupski

4. Hacker

5. Stroll

6. Baldwin

7. Soames

8. Tugendhat

9. Cohen

10. Engel

11. *Origins of Analytical Philosophy*

12. Dummett

13. *The Dialogue of Reason*

عمدتاً مسائل تاریخی را نادیده می‌گیرد و نیمه دوم آن نه به تحلیل فلسفه تحلیلی، بلکه به استفاده از این فلسفه در موضوعی خاص اختصاص دارد. در نهایت، کتاب تحلیلی و قاره‌ای^۱ آگوستینی^۲ هم فلسفه تحلیلی و هم فلسفه قاره‌ای را بررسی می‌کند، کاری که بیش از آن چیزی است که قصد انجام آن را دارم. باین حال، مکرراً و امیدوارم به نحوی دقیق، به شیوه‌های غیرتحلیلی فلسفه‌ورزی توجه خواهم کرد. چرا که یکی از اهداف تعیین این امر است که تقابل تحلیلی/قاره‌ای، اگر وجود دارد، تا چه اندازه است و این موضوع را نه تنها در گذشته، بلکه در حال و آینده بررسی خواهم کرد. همچنین، نمی‌توانم از فلسفه‌ورزی (به شیوه تحلیلی) خودداری کنم. چرا که معلوم خواهد شد که پرسش‌هایی تاریخی و ناظر به دسته‌بندی که کتاب به آن‌ها می‌پردازد، مجموعه‌ای از پرسش‌های فلسفی مفهومی و روش‌شناختی مهم و جالب توجه را پیش می‌آورند. از جمله، نیاز خواهم داشت به تفصیل به مسائلی همچون ماهیت معنای زبانی، اهداف تعریف و دسته‌بندی، نقش معرفت تاریخی در حل مسائل فلسفی، تهدید قیاس‌ناپذیری نظریه‌ها، شایستگی‌های نسبی‌انگاری تاریخی، اصول تفسیر، ماهیت وضوح، انواع مختلف استدلال فلسفی، مفاهیم ماهیتاً مورد مناقشه، ایده شباهت خانوادگی، نحوه درست تمایز گذاردن میان سنت‌های فکری و نقش مناسب فلسفه در مباحثات اجتماعی پردازم.

مخاطبان این کتاب تنها فلاسفه تحلیلی، چه دانشمندان و چه استادان، حرفه‌ای نیستند، بلکه فلاسفه غیرتحلیلی و در واقع، هر کسی را که به این پدیده فکری بسیار هیجان‌انگیز، مهم و مناقشه‌برانگیز قرن بیستم علاقه دارد، دربرمی‌گیرد. مقداری آشنایی با تاریخ فلسفه یک مزیت به شمار می‌آید، بدون آنکه پیش‌نیازی برای خواندن این کتاب باشد. در موارد لزوم، از فرمول‌های منطقی استفاده کرده‌ام، اما می‌توان بدون لطمه‌ای جدی از آن‌ها عبور کرد. همچنین، سعی کرده‌ام واژه‌های فنی‌ای را که به کار می‌برم توضیح دهم و البته اطلاعات بیشتر در این خصوص در کتاب‌های مرجعی که اکنون فراوان‌اند در دسترس قرار دارد.

اگرچه این کتاب یک تلاش منحصراً تاریخی نیست، تلقی‌ای از زمان و پیشرفت در آن محوریت دارد. بنابراین، در ارجاع‌اتم به متون کلاسیک، زمان اولین انتشار آثار را

1. *Analitici e Continentali*

2. *Agostini*

ذکر کرده‌ام، حتی در مواردی که به نسخه‌ها یا ترجمه‌های متأخر آن‌ها نیز اشاره کرده‌ام. در مورد چنین آثاری، تاریخ انتشار اصلی در کتاب‌شناسی در قلاب آورده شده و نسخه‌ای که به آن ارجاع داده شده، در ادامه ذکر شده است. باین حال، تلاش نکرده‌ام این شیوه را به نحوی سازگار بر آثار جدیدتر درباره فلسفه تحلیلی یا درباره نوشته‌هایی اعمال کنم که پس از مرگ مؤلفشان و سال‌ها پس از نگارش اولیه منتشر شده‌اند. درعین حال، در مورد عدم رعایت زمان‌ها در نمونه‌هایی مانند «ارسطو ۲۰۰۱» حس بسیار بدی دارم. در خصوص این غول‌های متقدم، عنوان کتاب را آورده‌ام و از روش ارجاع‌دهی مرسوم پیروی کرده‌ام.

در نوشتن این کتاب، به افراد و نهادهای مختلفی عمیقاً مدیونم. بابت اجازه استفاده از محتوای مقاله‌های زیر از خودم در کتاب حاضر از ناشران آن‌ها تشکر می‌کنم:

'Philosophy, Thought and Language', in J. Preston (ed.), *Thought and Language: Proceedings of the Royal Institute of Philosophy Conference* (Cambridge University Press, 1997), 151-69;

'Insignificant Others: the Mutual Prejudices of Anglophone and Germanophone Philosophers', in C. Brown and T. Seidel (eds.), *Cultural Negotiations* (Tuebingen: Francke Verlag, 1998), 83-98

'Vorsprung durch Logik: The German Analytic Tradition', in A. O'Hear (ed.), *German Philosophy since Kant* (Cambridge University Press, 1999), 137-66;

'Philosophy', in J. Sandford (ed.), *Encyclopedia of Contemporary German Culture* (London: Routledge, 1999), 477-80;

'Imposters, Bunglers and Relativists', in S. Peters, M. Biddiss and I. Roe (eds.), *The Humanities at the Millennium* (Tuebingen: Francke Verlag, 2000), 267-87;

'Strawson and Analytic Kantianism', in H. J. Glock (ed.), *Strawson and Kant* (Oxford: Clarendon Press, 2003), 15-42;

Was Wittgenstein an Analytic Philosopher?', *Metaphilosophy* 35 (2004), 419-44;

'Wittgenstein and History', in Alois Pichler and Simo Saatala (eds.), *Wittgenstein: The Philosopher and His Works (Wittgenstein Archives at the University of Bergen, 2005)*, 177-204.

تمایل دارم از دانشگاه رودز^۱ (در آفریقای جنوبی) برای اعطای پژوهانه هاف لی می^۲ در سال ۲۰۰۲ و دانشکده فلسفه آن، خصوصاً ماریوس ورماک^۳ که اقامت موقت مرا بسیار دلپذیر کردند، تشکر کنم. به شورای تحقیقات هنر و علوم انسانی انگلستان برای اعطای فرصتی مطالعاتی به عنوان بخشی از چهارچوب مرخصی‌های تحقیقاتی‌شان مدیونم. یک بار دیگر، از بنیاد الکساندر فون هومبولت^۴ برای پژوهانه‌ای که به من فرصت داد تا یک نیم‌سال را در سال ۲۰۰۴ در دانشگاه بیله‌فلد^۵ سپری کنم و همچنین از میزبانانم، آنگسار بکرمان^۶، یوهانس روگنهورفر^۷ و آیکه فون زاویگنی^۸ ممنونم. تمایل دارم از دانشگاه ردینگ^۹ برای حمایت از تحقیقاتم در طول سال‌های متمادی تشکر کنم. کار کردن در دانشکده فلسفه این دانشگاه برای من هم یک امتیاز بوده و هم لذت بخش و برای همیشه، از جان کاتینگام^{۱۰} برای آنکه سال‌ها پیش مرا جذب این دانشگاه کرد، تشکر می‌کنم. همچنین، می‌خواهم از همکاران جدیدم در دانشگاه زوریخ^{۱۱} برای استقبال گرم و سازنده‌شان تشکر کنم، خصوصاً یولیا لانگ‌کاو^{۱۲} و کریستوف لازلو^{۱۳} امکانات لازم را برای انجام این پروژه فراهم آوردند.

پوشش دادن حوزه‌هایی چنین گسترده و متنوع فراتر از توان یک فرد است. به همین دلیل، باید نه تنها بر حجم وسیعی از ادبیات موجود، بلکه همچنین بر گفت‌وگوها و مشاوری‌های متعدد با همکاران، دانشجویان و دوستانم تکیه می‌کردم. اگر بخواهم فهرستی هرچند ناکامل از این افراد تهیه کنم، شامل این نام‌ها خواهد بود: دیوید باکهورست^{۱۴}، مایک بینی^{۱۵}، آنگسار بکرمان، جری کوهن، جان کاتینگام، جاناتان دنسی^{۱۶}، مایکل دامت، سایمون گلندینینگ^{۱۷}، ازوالد هنفلینگ^{۱۸}، مارتینا هرمان^{۱۹}، برد هوکر^{۲۰}، گبرت کیل^{۲۱}، آندرئاس کمرلینگ^{۲۲}، انتونی کنی^{۲۳}، واسو کیندی^{۲۴}، ولگفانگ کونه^{۲۵}،

1. Rhodes

2. Hugh Le May

3. Marius Vermaak

4. Alexander von Humboldt

5. Bielefeld

6. Ansgar Beckermann

7. Johannes Roggenhofer

8. Eike von Savigny

9. Reading

10. John Cottingham

11. Zurich

12. Julia Langkau

13. Christoph Laszlo

14. David Bakhurst

15. Mike Beaney

16. Jonathan Dancy

17. Simon Glendinning

18. Oswald Hanfling

19. Martina Herrman

20. Brad Hooker

21. Geert Keil

22. Andreas Kemmerling

23. Anthony Kenny

24. Vasso Kindi

25. Wolfgang Kuenne

یولیا لانگ‌کاو، دیه‌گو مارکونی^۱، ری مونک^۲، کوین مولیگان^۳، هرمان فیلیپس^۴، کارلو پنکو^۵، آرون پرستون^۶، جان پرستون^۷، آلن ریچاردسون^۸، جی روزنبرگ^۹، کاتیا ساپوریتی^{۱۰}، آیکه فون زاویگنی، یواخیم شولته^{۱۱}، پیتر شولت‌هس^{۱۲}، هانس اسلوگا^{۱۳}، فیلیپ استراتون لیک^{۱۴}، راجر تیچمن^{۱۵}، آلن تامس^{۱۶}، بائولو تریپودی^{۱۷} و دانیل وایتینگ^{۱۸}. همه آن‌ها در پاسخ دادن به پرسش‌ها سخاوتمند بودند و مریاری کردند و تنها می‌توانم امیدوارم باشم که دست‌کم برخی از پرسش‌های درست را از آن‌ها پرسیده باشم. مانند کارهای پیشین، از مشارکت در جلسات گروه مباحثاتی کالج سنت جان نیز بهره برده‌ام که متأسفانه اکنون دیگر برگزار نمی‌شود.

بخش‌هایی از این کتاب در برلین، بیل‌فلد، دورتموند، ادینبورگ، ارفورت، جنوا، آکسفورد، ردینگ و زوریخ ارائه شدند. از مخاطبان متنوع این جلسات به خاطر پرسش‌ها و انتقاداتشان تشکر می‌کنم. همچنین، می‌خواهم از دو خواننده ناشناس ناشر برای نظرات و اصلاحاتشان تشکر کنم. پیتر هکر، جان هایمن^{۱۹} و کریستین نیمتز^{۲۰} بر فصول مختلف یادداشت گذاردند. از خاویر کالهات^{۲۱}، که کل متن را خواند و ویرایش کرد، تشکر ویژه می‌کنم. نقادی‌ها و پیشنهادهای بی‌نهایت ارزشمند بوده‌اند و نیازی به ذکر نیست که خوانندگانم را از اشتباهات سهوی، عبارت‌های نامناسب، افراط‌ها و تزئینات بلاغی حفظ کرده‌اند. به پیتر هکر به این خاطر که مرا هم با فلسفه تحلیلی و هم با تاریخ آن آشنا کرد، دینی عام‌تر و طولانی‌مدت‌تر دارم. او با برخی از پاسخ‌های مطرح‌شده در این کتاب موافق نیست، اما وی بود که مرا به پرسیدن این پرسش‌ها ترغیب کرد.

برای همیشه، بزرگ‌ترین دین را به خانواده‌ام دارم. آن‌ها در همه زمان‌های خوب و بد، الهام‌بخش و حامی من بوده‌اند و هنوز هم با این پروژه، مشغله‌های دانشگاهی و از جمله با فیلسوفی که در میان آن‌هاست، با خوش‌رویی مواجه می‌شوند.

1. Diego Marconi
2. Ray Monk
3. Kevin Mulligan
4. Herman Philipse
5. Carlo Penco
6. Aaron Preston
7. John Preston

8. Alan Richardson
9. Jay Rosenberg
10. Katia Saporiti
11. Joachim Schulte
12. Peter Schulthess
13. Hans Sluga
14. Philip Stratton-Lake

15. Roger Teichmann
16. Alan Thomas
17. Paolo Tripodi
18. Daniel Whiting
19. John Hyman
20. Christian Nitz
21. Javier Kalhat

مقدمه

فلسفه تحلیلی تقریباً صدساله است و در حال حاضر نیروی غالب در فلسفه غربی به شمار می‌رود (سرل^۱ ۱۹۹۶، ۱-۲). این فلسفه دهه‌هاست که در جهان انگلیسی‌زبان غلبه دارد، در کشورهای آلمانی‌زبان قدرتمند است و حتی در مکان‌هایی مانند فرانسه، که زمانی دشمن به حساب می‌آمدند، تاخت و تازهایی داشته است. در عین حال، شایعاتی در مورد «مرگ» فلسفه تحلیلی، «به پایان رسیدن» آن یا دست‌کم «بحران» در آن مطرح‌اند و در مورد «بیماری‌هایی» که به عیان در آن تشخیص داده می‌شوند، صحبت می‌شود (لایتر^۲ ۲۰۰۴ الف، ۱، ۱۲؛ بیلتزکی^۳ و ماتار^۴ ۱۹۹۸، یازده؛ پرستون^۵ ۲۰۰۴، ۴۴۵-۴۶۳). احساس بحران نه تنها میان شارحان، بلکه میان مدافعان پیشرو فلسفه تحلیلی وجود دارد. فون وریخت^۵ به این نکته اشاره می‌کند که فلسفه تحلیلی در مسیر تبدیل شدن

-
1. Searl
 2. Leiter
 3. Biletzki
 4. Matar
 5. Von Wright

از جنبشی انقلابی به نهادی فلسفی، به همان اندازه که تنوع یافته، خصوصیات متمایزکننده خود را از دست داده است (۱۹۹۳، ۲۵). ناظران متعددی که معتقدند تمایز مرسوم میان فلسفه تحلیلی و قاره‌ای منسوخ شده است، این نکته را تکرار کرده‌اند (برای مثال، گلندینینگ^۴؛ می^۵؛ بیه‌ری^۶ ۲۰۰۵).

از دست دادن هویت یک نگرانی عمومی است و از دست دادن توان نگرانی‌ای دیگر. پاتنم^۷ مکرراً خواستار «احیای فلسفه تحلیلی شده است (برای مثال، ۱۹۹۲، ۱۰). هینتیکا^۸ نیز معتقد است که «بقای فلسفه تحلیلی» به آغازی تازه بر مبنای به‌کارگیری امکانات سازنده آثار متأخر ویتگنشتاین^۹ وابسته است (۱۹۹۸). سرل یکی از حامیان پروپاقرص و مصمم فلسفه تحلیلی است. با این همه، حتی او نیز تصدیق می‌کند که این فلسفه در مسیر تبدیل شدن از «نقطه نظری انقلابی و اقلیت به نقطه نظری تثبیت شده و متعارف، بخشی از حیات خود را از دست داده است» (۱۹۹۶، ۲۳). جای تعجب نیست که برخی از نویسندگانی که نسبت به فلسفه تحلیلی شکاک‌ترند گاه جایگزین شدن نوعی «فلسفه پساتحلیلی» را پیش‌بینی کرده‌اند (رایچمان^{۱۰} و وست^{۱۱} ۱۹۸۵؛ باگینی^{۱۲} و اشتانگروم^{۱۳} ۲۰۰۲؛ مال‌هال^{۱۴} ۲۰۰۲).

چنین آمیزه‌ای از پیروزی و بحران به هیچ وجه بی سابقه نیست، اما فرصت مناسبی را برای پرداختن به ماهیت فلسفه تحلیلی از منظری تازه فراهم می‌آورد. در دهه ۱۹۷۰، مایکل دامت بحثی را درباره خاستگاه‌های تاریخی فلسفه تحلیلی باز کرد و مدعی شد که این فلسفه «پسافرگه‌ای» و مبتنی بر این عقیده است که فلسفه زبان بنیاد کل فلسفه است. این بحث در پانزده سال اخیر شدت گرفته است. علاوه بر خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی دامت، مطالعه‌های تاریخی متعددی درباره فلسفه تحلیلی انجام گرفته‌اند (اسکوروپسکی ۱۹۹۳؛ هکر ۱۹۹۶؛ استرول ۲۰۰۰؛ بالدوین ۲۰۰۱؛ سومز ۲۰۰۳)، رساله‌هایی تفصیلی درباره برخی جنبه‌های خاص‌تر منتشر شده‌اند (برای مثال، هیلتون^{۱۵} ۱۹۹۰؛

1. May

2. Bieri

3. Putnam

4. Hintikka

5. Wittgenstein

6. Rajchman

7. West

8. Baggini

9. Stangroom

10. Mulhall

11. Hylton

اشتادلر^۱ (۱۹۹۷؛ هانا^۲ ۲۰۰۱) و دست‌کم، شش مجموعه مقاله درباره تاریخ فلسفه تحلیلی به چاپ رسیده است (بل^۳ و کوپر^۴ ۱۹۹۰؛ مونک و پالمر^۵ ۱۹۹۶؛ گلوک^۶ ۱۹۹۷ ج؛ تیت^۷ ۱۹۹۷؛ بیلتزکی و ماتار^۸ ۱۹۹۸؛ رک^۹ ۲۰۰۲). اگر هگل^{۱۰} برحق باشد و جغد مینروا^{۱۱} فقط در تاریکی شب به پرواز درآید، فلسفه تحلیلی باید در حال احتضار باشد.^{۱۲} حال، مرگ در عین خودآگاهی تاریخی ممکن است راه بدی نباشد. حتی اگر قرار است کاروبار تحلیلی منحل شود، این فرایند باید کمتر یک سویه باشد.

تاکنون، بحث درباره ماهیت فلسفه تحلیلی بر دو پرسش متمرکز بوده است: چه کسی را باید نیای واقعی فلسفه تحلیلی دانست؟ و تقسیم‌بندی تحلیلی/قاره‌ای چه زمانی ظهور کرد؟^{۱۳} در زبان انگلیسی، تلاش پایداری برای ترکیب چنین پرسش‌های تاریخی‌ای با تشریح چستی فلسفه تحلیلی معاصر و نحوه تفاوت آن با فلسفه به اصطلاح «قاره‌ای» انجام نگرفته است. بخش اول کتاب جاناتان کوهن با عنوان گفت‌وگوی عقل: تحلیل فلسفه تحلیلی^{۱۴} به عنوان فرعی آن می‌پردازد، اما تنها بر وضعیت کنونی متمرکز می‌شود و جنبه‌های تاریخی را آشکارا کنار می‌گذارد (۱۹۸۶، ۶-۷). علاوه بر این، کتاب مذکور حرف کمی درباره فلسفه قاره‌ای دارد. با این حال، فلسفه غربی معاصر به نحوی مشهور اما نامطلوب به دو سنت تقسیم شده است: فلسفه تحلیلی از یک سو و فلسفه قاره‌ای از سوی دیگر. به رغم چهل سال تلاش برای گفت‌وگو و ترکیب، شکاف میان این دو هم به لحاظ فلسفی و هم به لحاظ جامعه‌شناختی، کماکان امری بسیار واقعی است. بنابراین، تبیینی درباره فلسفه تحلیلی باید آن را در تقابل با رقبای اصلی‌اش، آن هم نه صرفاً در زمان ظهورش، بررسی کند.

- | | |
|------------|-------------|
| 1. Stadler | 6. Glock |
| 2. Hanna | 7. Tait |
| 3. Bell | 8. Reck |
| 4. Cooper | 9. Hegel |
| 5. Palmer | 10. Minerva |

۱۱. جغد مینروا نماد دانایی در روم باستان است. هگل فیلسوف را به جغد مینروا تشبیه می‌کند. همچنان که جغد پس از غروب به پرواز در می‌آید، هنگامی که دوره‌ای فکری رو به افول می‌رود، فیلسوف به اندیشه در می‌آید و به آن دوره فکری می‌اندیشد [مترجم].

۱۲. دامت ۱۹۹۳، خصوصاً فصل‌های ۲-۴. هکر (۱۹۹۶، فصل‌های ۱-۲؛ ۱۹۹۷) و مونک (۱۹۹۷) درباره پرسش اول به نزاع با دامت پرداخته‌اند و فریدمن (Friedman) (۲۰۰۰) به نحوی ضمنی در مورد پرسش دوم با وی مخالفت کرده است.

13. *The Dialogue of Reason: an Analysis of Analytical Philosophy*

نادیده گرفته شدن نسبی وضعیت کنونی فلسفه تحلیلی تعجب برانگیز است و دلیل آن هم صرفاً احترام عمومی نسبت به فلسفه تحلیلی به دلیل غیرتاریخی بودن آن نیست. پس از دامت، پرسش‌های تاریخی کاملاً به پرسش چیستی فلسفه تحلیلی و نزاع‌های پرحرارت در مورد روح و آینده این فلسفه پیوند خورده‌اند. بیشتر مشارکت‌کنندگان در این بحث تمایل داشته‌اند فلسفه تحلیلی را با نوعی از فلسفه که آن را مناسب می‌پندارند، یکی بدانند و امیدوارم نشان دهم که این تمایل به تحریف‌های مختلفی انجامیده است.

بلندپروازی من در این است که به نحوی به موضوع بپردازم که چه‌بسا هم‌زمان هم تحلیلی‌تر و هم قاره‌ای‌تر به نظر رسد. تحلیلی‌تر از این حیث که وضعیت و هدف تمایزگذاری‌ها میان سنت‌های فلسفی را تدقیق کند، نقاط ضعف و قدرت تعریف‌های متفاوت درباره فلسفه تحلیلی را به نحوی بی‌طرفانه ارزیابی کند و همچنین، برخی از مسائل مفهومی و روش‌شناختی‌ای را که این بحث را احاطه کرده است مورد بررسی قرار دهد. اگرچه این واقعیت را پنهان نخواهم کرد که یک فیلسوف تحلیلی هستم، قصد دارم بحثم را بدون این پیش‌فرض که فلسفه تحلیلی باید به نحوی از انحصار معادل با فلسفه خوب باشد پیش ببرم. به بیانی دیگر، طرحم در این کتاب مساهمت در فرافلسفه‌ای^۱ توصیفی و نه تجویزی است. از این حیث، پروژه من با پروژه‌های کوهن (۱۹۸۶، ۲-۱)، فولسدال^۲ (۱۹۹۷) و چارلتون (۱۹۹۱)، که صراحتاً در دفاع از فلسفه تحلیلی شکل گرفته‌اند، تفاوت دارد. این نکته بدین معنی نیست که از دفاع کردن از فلسفه تحلیلی در مقابل برخی انتقادات خودداری خواهم کرد. اما بر نقادی‌هایی که به نظرم بنیاد درستی دارند، تأکید خواهم کرد و راه‌هایی را برای اصلاح کردن فلسفه تحلیلی معاصر با توجه به آن‌ها مطرح خواهم ساخت.

در هر حال، دیدگاه‌های من در این خصوص که فلسفه تحلیلی را چگونه باید پی گرفت، بر تلاشی پیشین برای فهم این امر که فلسفه تحلیلی واقعاً چیست، مبتنی خواهند بود. رویکرد من در پرداختن به بحث حاضر ممکن است از این حیث «قاره‌ای‌تر» به نظر رسد که به پس‌زمینه تاریخی و تبعات گسترده‌تر فرهنگی و سیاسی

1. metaphilosophy

2. Føllesdal

فلسفه تحلیلی و تعارضی در حال تطور آن با دیگر شیوه‌های فلسفه‌ورزی توجه نشان می‌دهد. بااین حال، منحصرأ یا حتی ابتدائاً متوجه ریشه‌های فلسفه تحلیلی نیستیم، بلکه متوجه این امر هستیم که فلسفه تحلیلی در حال حاضر چیست، موضوعی که وضعیت کنونی تقسیم‌بندی تحلیلی/قاره‌ای را نیز دربرمی‌گیرد.

منظر من در معنایی تحت‌اللفظی نیز قاره‌ای است. به عنوان فردی آلمانی، که بیشتر زندگی کاری‌اش را در بریتانیا گذرانده است، بعید است که به لحاظ زبانی مورد چالش قرار بگیرم، و نیز از کارهای فلاسفه تحلیلی خارج از جهان انگلیسی‌زبان آگاهم. همچنان که در میان کسانی که از سرزمین خود رانده شده‌اند مرسوم است، فلاسفه اخیر درجه بالایی از خودآگاهی را نشان می‌دهند و طی بیست سال اخیر، انجمن‌ها و مجلات متنوعی را با هدف ارتقای فلسفه تحلیلی تأسیس کرده‌اند. «بیانیه‌های مأموریت» این مؤسسات منبع اطلاعاتی مهمی درباره تصویر کنونی فلسفه تحلیلی از خود هستند. برخی نوشته‌ها له، علیه و درباره فلسفه تحلیلی که تنها به زبان‌هایی خارجی مانند فرانسوی، آلمانی و ایتالیایی در دسترس قرار دارند نیز چنین‌اند. با توجه به بزرگ بودن مقیاس پژوهش حاضر، در مواردی ناگزیر هستیم که در مورد موضوعاتی تاریخی، تفسیری و مهم بدون استدلال‌های قوی اظهار عقیده کنم. از برخی از ادعاهای مناقشه‌برانگیز در پاورقی‌ها دفاع خواهم کرد، اما در دیگر موارد، تنها به ارجاع‌دهی به ادبیات مرتبط اکتفا می‌کنم. بااین حال، امیدوارم این امر روشن شود که چگونه دیدگاه‌هایم در مورد پرسش‌های عمومی‌ای که کتاب به آن‌ها اختصاص دارد به دیدگاه‌هایم درباره این موضوعات خاص‌تر وابسته‌اند.

۱.۱. چرا این پرسش اهمیت دارد؟

همچنان که عنوان کتاب روشن می‌سازد، نقطه تمرکز اصلی من این پرسش است که «فلسفه تحلیلی چیست؟»، نه اینکه «فلسفه تحلیلی کجایی است؟» بااین حال، پرسش دوم نه تنها به خودی خود بلکهبه دلیل تبعاتی که برای پرسش اول دارد بسیار بااهمیت است. اما آیا این دو پرسش اهمیتی دارند؟ در یک معنا، پاسخ آشکارا مثبت است. بیشتر فلاسفه حرفه‌ای دیدگاه‌های محکمی در خصوص آن‌ها دارند. بسیاری از آن‌ها طرح این نظرات را به گفت‌وگوهای غیررسمی محدود می‌کنند، اما دیدگاه‌هایی نیز